سخنرانی مسجد مجتهدی - جلسه 6

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْـبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّين، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَـيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَـمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ صاحب الهيبه العسكريه والغيبه الالهيه مولانا و سيد نا وامامنا وهادينا بالحق القائم بامره و لعنه الله على اعدائهم ابدالابدين و دهر الداهرين

(قل فانتظروا اني معكم من المنتظرين) [1]

شيعه در عصر غيبت وظايفي دارد: يك وظيفه اساسي كه نسبت به ساير وظايف ركن است و جوهر است و گوهر است، ديشب اجمالا عرض كردم.

شيعه وظايف زيادی دارد: قلبا، قالبا، لسانا، بدنا، مالا. در تمام اين مراحل شيعه موظف است كه در عصر غيبت، به اين وظايف عمل كند.

وظايف قلبي شيعه، عمده همان بود كه ديشب گفتم. به امام زمان محبت پيدا كند. آن وقت يك قسمت‌هاي ديگري هم هست كه اگر محبت پيدا شد، آن‌ها هم پيدا ميشود، ولي بايد به آن تصريح بكنيم.

یک وظيفه او اين است كه مهموم و مغموم باشد، براي چند جهت در غصه باشد:

يكي اين‌كه آقا را نميبيند، اين خودش غصه دارد. آدم اولاد خود را نبيند، مهموم و مغموم مي‌شود. دوست و رفيق خود را اگر نبيند، در نديدن او و فراق او، مغموم و مهموم ميشود. امام زمان هم كه محبوب است، بايستي در نديدن و فراق او، هم و غم داشته باشد.

از يك جهت ديگر كه اين بزرگوار از قِبل خلق در تصرفات لازمه، ممنوع ؟؟؟5 است.

يك مطلبي هست، طلبهها اين را خوب بدانند. طلبههای ما فردا شب می‌آيند، امشب هم تعداد كمی هستند.

شرط قيام امام بر امور اجتماعي و اداره كردن اجتماع، شرط آن اقامه مردم است او را.

يك نكته خيلي مهمي است، بدانيد.

امام وظيفه ندارد در خانه اين و آن را بزند، كربلايي محمد تقي،

بله!

آمدهام شكيات تو را به تو بگويم،

نه، اين وظيفه امام نيست. «مثل الامام مثل الكعبه يؤَتىٰ و لا يأَتي» [2] مَثل امام، مَثل كعبه است. كعبه را در خانه تو نمي‌آورند بگويند: حاج آقا بيا طواف كن، تو را مي‌گويند برو نزد كعبه طواف كن.

مثل امام هم، همين‌طور است، بايد خلق بروند مسائل حلال و حرام و واجب و مستحب و مكروه و از اين قبيل را از او بپرسند. بر او واجب نيست بيايد به مردم به زور بگويد: يا الله بنشينيد تا مسئله براي شما بگويم، بنشينيد تا من معارف توحيدي را براي شما بگويم،

نخير.

هر كه طالب است، چشم او كور، دنده او نرم، وظيفه دارد برود تملق هم بگويد، در خواست هم بكند، سئوال از امام هم بكند، تا امام براي او بيان كند.

فهميديد؟

اين يك نكته.

دوم:

بر امام لازم نيست كه با هر شيله و مكري كه هست، با هر پشت هماندازي و با هر عملياتي در قبضه بگيرد كار اجتماع را.

نخير.

حكومت بر خلق، بر امام لازم نيست كه حكومت را به دست بگيرد، به زور، به پول، به حزب درست كردن، به پروپاگاندبازي، به پشت هماندازي، حكومت را در دست بگيرد.

خير،

هيچ بر او واجب نيست. هيچ.

پس چه چيز است؟

حكومت اجتماعي امام كه در راس مردم واقع شود و به كارهاي اداري و اجتماعي مردم رسيدگي كند، اين بر عهده مردم است. مردم بايد بروند، زير بال او را بگيرند و زير بار او بروند و او را داخل كار بكشند كه بيا رئيس شو.

علي ابن ابي طالب7، چند سال در خانه نشست. در راس امت، مردمان بي‌سواد بودند،

به جهنم، در راس باشند!

در راس امت، مردمان فاسد هستند،

باشند! بر علي7 واجب نيست شمشير بكشد و عمر و ابوبكر را از كار بياندازد، بر علي7 واجب نيست دسته‌بندي كند، تحزب حزب كند، حزب دموكرات، حزب اريستوكرات، حزب اعتدال، حزب انقلاب، اين حزب بازي‌ها را در بياورد كه من ميخواهم ابوبكر را از كار بياندازم، زيرا كه ابوبكر مثلا فاسق است، من باب مثل، يا جاهل است.

در دوره عثمان اين‌قدر خراب‌كاري شد،

پناه بر خدا،

نوع خراب‌كاري‌ها در دوره عثمان بود، ظلم‌ها، تعدي‌ها، غصب حقوق، اموال الهيه همه به باد داده مي‌شد. صندوق بيت‌المال در دوره عثمان صرف عيش و كيف بني اميه ميشد. ميليون‌ها پول به بيت المال ميآمد، عثمان به قوم و خويشان خويش ميداد، تا آن‌ها بخورند و عيش كنند و نوش كنند و عرض كنم الواطگري كنند. چه اندازه مردم ضعيف پايمال شدند، چه اندازه ظلمها و ستمها در دوره عثمان شد. اميرالمومنين7 نشسته بود. حالا برخيزد، يا الله، دسته بندي كند و عثمان را از كار بياندازد و خودش كارها را در قبضه بگيرد!

وظيفه او نيست، بر او واجب نيست.

درخانه مينشيند، چنان‌چه نشست، نفس هم نكشيد، هيچ. مشغول به مساله گفتن و درس گفتن و مشغول به كارهاي شرعي خود بود. آن‌قدري هم كه سر و صدا نداشت، آن‌قدري هم كه انقلاب راه نمي‌انداخت، قوم خود، خويش خود، دوست خود، رفيق خود، اصحاب خود، آن‌ها را هدايت و دلالت به كارهاي خير، به معارف الهيه، به احكام اسلام، ميكرد، اين كار او بود. بلاتشبيه، بلاتشبيه، بلاتشبيه مثل يك آخوند و ملاي محل كه نماز خود را بخواند و چهار تا مسالهاي به دوست و رفيق

خود، آن‌هايي كه پشت سر او مي‌آيند و آن‌هايي كه پا منبر او مي‌آيند، چهار تا مساله بگويد. همين، همين.

هاي راه بياندازد، هوي راه بياندازد، يا الله، اين پدر سوخته، عثمان را از كار بياندازيد!

هيچ اين حرف‌ها نبود، هيچ. تا وقتي عثمان را كشتند. عثمان را الواط و الدنگها نكشتند، عثمان را اصحاب پيغمبر كشتند. اگر الواط و الدنگها ميكشتند، باز مطالبه خون عثمان يك چيزي بود، ميگفتيم: چهار تا لوطي پلنگ، قداره بند، فاسق، فاجر، ريختهاند خليفه پيغمبر را كشتهاند، يا الله، طلب خون او بگيريد،

اين‌ها نبودند.

اصحاب پيغمبر از مصر آمدند و او را كشتند. گفتند: اين بي‌پدر و مادر كار اسلام را دارد تعطيل ميكند. اين فلان فلان شده، حقوق مسلمانان را دارد آتش ميدهد. اصحاب پيغمبر كه در مصر بودند، آن‌ها آمدند. ريختند و او را كشتند. وقتي‌كه كشتند، خانم سپهبد عايشه، ايشان در نقشه اين بودند كه طلحه و زبير روی كار بياورند زيرا با طلحه و زبير بند و بست كرده بودند با طلحه و زبير، كه اگر آن‌ها به صحنه آمدند، حقوق ايشان را زيادتر كنند. چون ايشان در دوره پدرشان و دوره عُمر، حقوق كافي مكفي داشتند. ماهي چندين هزار درهم حق السكوت به اين خانم داده ميشد.

عثمان، مقداری جلو را كشيد،

خانم با او طرف شدند، شروع به تحريك كردن مردم كردند كه اين پدر سوخته را بكشيد، «اقتلوا نعثلا، اقتلوا نعثلا» او يهودي است. دين ندارد. سپهبد خانم عايشه، اين‌طرف و آن‌طرف افتادند كه عثمان دين ندارد، يهودی است، او را بكشيد.

يكي از عوامل كشته شدن عثمان تحريكات اين خانم بود. باطنا با طلحه و زبير ساختند كه ما شما را بالا بياوريم به شرط اين‌كه به وجه الله، نه لله شما را بالا بياريم. التفات بفرماييد به وجه الله!

روی اين نقشه ايشان هم در قتل عثمان شركت نمودند. بعد مردم ريختند اطراف علي بن ابيطالب7 را گرفتند.

حواستان جمع باشد!

از در و ديوار ريختند، حجاز و عراق.

يا اباالحسن! بايد شما زمام كار را در دست بگيري، بايست شهربانی را معين كني، بايد شهردار را معين كني، بايد قشون را منظم كني، بايد بيت‌المال را در قبضه بگيري، بايد رسيدگي به رتق و فتق مردم و مسلمين كنی. هرچه علي بن ابيطالب7 كنار كشيد، آن‌ها اصرار كردند.

طلحه و زبير هم ديدند كه عامه مردم متوجه علي7 هستند، علي7 رئيس خواهد شد. اگر آن‌ها الان جلو آمدند بعد پول زيادتری به آن‌ها ميرسد. اگر نه، ممكن است كه محروم شوند. طلحه و زبير هم آمدند. خلق عايشه هم تنگ شد. زيرا علي7 را ميشناخت، با علي7 هم بغض داشت.

مردم ريختند علي ابن ابيطالب7 را از خانه خود بيرون كشيدند كه ياالله، بيا كارها را به دست بگير. اين بود كه علي ابن ابيطالب7 در كار اجتماع وارد شد والا عرض كردم در دوره ابوبكر،

ابوبكر در سال دهم هجري بر تخت نشست. حضرت اميرالمومنين7 در سنه 36 هجري قائم به امر شد. بيست و شش سال، طلبهها اين حرف‌ها را ياد بگيريد بسيار به كار شما می‌آيد.

بيست و شش سال علي ابن ابيطالب7 همين‌طوري در خانه نشسته بود. هر كار كردند، قار قار راه نيانداخت. البته به خواص خود ميگفت، درد و دل‌هايي ميكرد. كار علي7 در اين بيست و شش سال چه بود؟ مساله گفتن، معارف الهي گفتن، احكام الهيه را رساندن، موعظه كردن، به عمل تربيت كردن، كار او بود. تا وقتي‌كه مردم ريختند از خانه او را بيرون كشيدند، گفتند: اگر نيايي ما روز قيامت شكايت تو را به خدا ميكنيم. اين بود علي ابن ابيطالب7 آمد، در كار وارد شد.

بعد هم همين خانم سپهبد، بلكه ارتشبد، عايشه، ايشان وقتي كه ديدند علي7 روی كار آمده است، طلحه و زبير هم به طمع دنيا دنبال علي7 را گرفتند،

چه كار كند؟ چه كار كند؟

معاويه را تحريک كرد. همين خانميكه ميگفت: «اقتلوا نعثلا اقتلوا نعثلا» اين يهودي را بكشيد، عثمان را ميگفت يهودی است، اين پدر سوخته را بكشيد، همين خانم ميفرمودند. همين خانم بعد آمدند گفتند: آی! خليفه پيغمبر را كشتهاند؟ بايد كشندگان او را گرفت و قصاص كرد، يا الله، مطالبه كنيد.

معاويه را تحريک كرد كه پسر عموي تو را كشتهاند، همين‌طور نشسته‌اي، خاك بر سرت. يا الله مطالبه خون بكن،

از چه كسي؟

از علي7.

جنگ جمل را اول این ارتشبد به راه انداخت. چهارده قرن تمدن را این خانم جلو کشانده بود. هزار و چهار صد سال قبل، این خانم، مرد و مردانه لباس جنگ پوشیدند، به میدان آمدند بنا به جنگیدن با علي7 کردند.

آي واقعا شیر زني بود. از آن هفت خطهاي بزرگ پایه و از آن سه گوش‌هاي عجیب و غریب! شما از این زن غفلت نکنید. بعد از جنگ جمل، جنگ صفین را همین خانم با علی7 راه انداخت.

بگذرم.

مردم علي ابن ابي طالب7 را اقامه کردند. مردم ریختند، گفتند: یا الله،

او هم آمد.

چون اگر نمیآمد حجت از خلق بر او تمام بود و روز قیامت نمیتوانست جواب خدا را بدهد. اگر مردم روز قیامت مي گفتند: خدا ما رفتیم به علي7 گفتیم بیا، رسیدگي به کارهای ما بکن، مدرسه‌هاي ما را، فرهنگ ما را نظر بیانداز، وزارت جنگ ما را نظر بیانداز، دارائي ما را که قسمت مالیات مسلمین است، نظر بیانداز، در قبضه بگیر، ادارات ما را رسیدگي کن،

نیامد،

هر خرابي است، خدایا به گردن علي7 است.

درست هم بود،

براي اینکه حجت از مردم بر علي7 تمام نباشد، حجت خدا بر خلق تمام باشد، علي ابن ابي طالب7 آمد وارد کار شد، ولي این خانم موي دماغ شد، این خانم الواطگري کرد. آن خانم دامن به کمر زد، در میدان جنگ آمد ، هم جنگ سرد و هم جنگ گرم.

نگذاشت. تمام شد.

ده امام دیگر، امام حسن7، امام حسین7، امام زین العابدین7، امام باقر7، امام صادق7، حضرت موسي بن جعفر7، حضرت رضا7، حضرت جواد7، حضرت هادي7، حضرت عسکري7، هر ده امام همین‌طور حرکت کردند. هیچ کدام به زور و داد و فریاد جلو نیامدند، هرکدام را که مردم اقامه کردند، تا وقتي‌که مردم اقامه کرده بودند، آمد.

امام حسن7، دو ماه مردم او را اقامه كردند، از ماه سوم او را رها كردند، رفت در خانه خود نشست و نشست.

امام حسين7 ده سال در خانه نشسته بود، ده سال! امام حسن7 در سنه پنجاه رحلت فرمود، واقعه كربلا در سنه 61 بود، ده سال در خانه خود نشسته بود. بعد از مرگ معاويه، وقتي‌كه خواستند براي يزيد بيعت بگيرند، امام حسين7 هيچ نميگفت. هيچ هيچ. همه كثافت كاري‌ها را معاويه كرد، ظلم، ستم، مال مردم خوردن، آدمهائي را به ناحق كشتن، مانند حجر بن عدي كه از اركان اسلام بود، و امثال حجر بن عدي‌ها، آن‌چه از اخيار بودند، در دوره معاويه لعنه الله عليه و علي آبائه و ابنائه همه را كشتند، چه مال‌هائي از مردم گرفتند! چه خون‌هاي بناحقي ريختند! آن بصر بن عطاب لعنه الله عليه چه آتشي روشن كرد؟

حضرت حسين بن علي7 هيچ نگفت.

تا وقتي‌كه بيعت يزيد پيش آمد، بيخ گلوی را گرفتند كه يا الله، بيا بيعت كن، يا الله هرچه را كه يزيد ميكند، بگو درست است، هر امري كه يزيد به تو كند، اطاعت كن.

گفت: من نميكنم.

گفتند: تو را مي‌كشيم،

گفت: تا زور دارم نميگذارم من را بكشيد، وقتي‌كه زور نداشتم من را بكشيد.

همين‌طور هم شد.

از مدينه فرار كرد، «خرج منها خائفا يترقّب» [3] در رفت به مكه آمد كه جاي امني است. آنجا آمدند او را بكشند، زير لباس احرام شمشيرها بسته بودند. از كوفه دوازده هزار نامه آمد و همه عراقي‌ها، گفتند: بيا بيا، در راس كار قرار بگير و الا روز قيامت شكايت تو را به خدا ميكنيم،

آمدن او به طرف كوفه واجب شرعي شد.

به كوفه آمد ديد ياروها به گاراژ زده‌اند، دروغگوهاي بي‌وفا در رفته‌اند.

گفت: جلوي من را نگيريد تا بروم، برگردم.

گفتند: نميگذاريم. گفتند: حالا بايد «انها ؟؟؟ 23:45 علي اقباله» يك بار سرباري هم زياد كردند، گفتند: حالا بايد با ابن زياد هم بيعت كني. تا حالا ميگفتيم با يزيد بيعت كن، امر او را واجب‌الامتثال

بدان، حالا ميگوئيم با ابن زياد هم بايد بيعت كني. او كره خر كم بود كه اين كره سگ ديگر را هم ضميمه كردند.

امام حسين7 گفت: بنده بيعت با يزيد نمي كنم.

گفتند: بايد بيعت كني و الا تو را ميكشيم.

گفت: تا اين شمشير است، نميگذارم، وقتي شمشير از دستم افتاد، اگر كشتيد، كشتيد.

عينا همين‌طور شد.

اين فقط امام حسين7 بود، باقي ائمه ديگر كه در خانه نشستند و نشستند و نشستند، و قيام نكردند،

چرا؟

چون بر آن‌ها واجب نيست. وقتي قيام بر امام واجب است كه مردم او را اقامه كنند او را، و مردم اقامه نكردند، زير بال نگرفتند و زير بار نرفتند و او را بلند نكردند، او هم در خانه نشست.

حالا، اين امام اگر در نشستن در خانه، مامون بر جان خود باشد، آشكار است، زيرا كسي كاري به كار او ندارد، مثل همين نُه امام ديگر، اگر جان او خطرناك شد، بايد پنهان شود.

سر غيبت امام زمان اين است. امام زمان كه پنهان شده است، براي حفظ جان، از همان اول ولادت تا الان پنهان بوده است. براي اين‌كه اگر الان آشكار باشد، دولت‌هاي وقت ميخواهند، او، رعيت آن‌ها باشد، هرچه ميكنند، هر قانوني را كه مجلس شورا و سنا ميگذراند، بايد او اطاعت كند.

اين معناي بيعت است، بيعت به معناي عامه، و امام زمان حاضر نيست.

بخواهد مخالفت كند، او را ميكشند.

شما خيال ميكنيد امام زمان چه اندازه دشمن دارد؟

صد ميليون برابر امام حسين7 دشمن دارد. نوع مردم، دشمن او هستند، نوع ظلمه، دشمن حضرت هستند، بلكه كل ظلمه. كل آن‌هائي كه قلدر هستند، آن‌هائي كه با سر نيزه و با چكمه مردم را له ميكنند، آن‌ها دشمن امام زمان هستند،

چرا؟

به جهت اين‌كه اگر امام زمان ظاهر باشد و بخواهد عمل به وظيفه كند، بايد اول آن‌ها را از بين ببرد. اين است كه دشمن او هستند.

بني‌اميه بر همين اصل ائمه: را كشتند، بني‌العباس بر همين اصل ائمه: را كشتند. كه او مهدي موعودي كه «يملا الارض قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا» [4] ،

خودشان ظالم بودند، ميدانستند كه ظالم هستند، ظلمه ميدانند كه ظالم هستند، نه اين‌كه ندانند.

آن‌وقت اين بزرگوار هم به حسب فرموده پيغمبر، برطرف كننده ظالم و كشنده ظالم است، لذا دشمن او هستند.

مثلا از خودم شروع كنم، امام زمان كه بيايد، بنده كه ديگر چاخان نميكنم! دوره چاخان گذشت، او كه بيايد چنان مته را به خشخاش بگذارد! چنان موي را از خمير ميكشد! چنان عدل را، عدل همگاني را استوار ميكند!

يك عدل در منبر است، از خودم شروع كنم، به شما كاري ندارم، شما همگي ماشاءالله سلمان هستيد! الحمدلله، همه شما مقدس اردبيلي هستيد، الحمدلله رب العالمين، همگي شما تالي‌تلو به عصمت هستيد. لذا بي‌ادبي نميكنم، به خودم ميگويم.

ميآيد اين‌جا ميگويد: بيا اين ريسمان را بگير، برو ميدان كاه فروشها حمالي كن. تو را چه به منبر! مردم پول خرج ميكنند، قند، چاي، سيگار، فرش، هزار و يك رقم پول خرج ميكنند، دو ساعت ميآيند اين‌جا مينشينند، طلبهها ترك تحصيل ميكنند، به احترام منبر، ساعتي كه تو منبر ميروي، اين طفلكها از بحث، درس دست ميكشند و ميآيند اين‌جا مينشينند، مردم از خواب و خوراك و زندگي فردي اهل و عيال خود و راحتي خود دست ميكشند، اين‌جا ميآيند، در اين شبستان‌ها، حالا خوب شده است، سابق شكل زندان بود. حالا خوب شده است، سنگ مرمر دارد، روشن شده، چه شده چه شده.

آقاي مجتهدي را خدا خير بدهد، بارك الله،

اين‌جا ميآيند مينشيند كه چه؟ مينشيند كه چرت و پرت بشنوند؟ آشيخ! چرا چهار تا مطلب نميگوئي كه آن‌ها را به خدا نزديك كند؟ چهار تا مطلبي نميگوئي كه آن‌ها را از روز جزا بترساند؟ منبر جاي پيغمبران است: (الذين يبلغون رسالات الله) [5] پيغمبران كه وقت مردم را به قصه و افسانه و شعر مثنوي خواندن و شعر حافظ و غزل سعدي خواندن و چرت و پرت گفتن، كه نه بهره دنيوي دارد نه ديني، پيغمبران كه مردم را معطل به اين چرت و پرت‌ها نميكردند.

چرا مردم را معطل كردهاي؟ ده شب، شبي يك ساعت، يك ساعت و ربع وقت مردم را گرفته‌اي، درس طلبهها را از بين بردي، پول مردم هم مصرف شد، چه كردي؟ كدام نفس از نفوس مستمعين

را با خدا آشنا كردي؟ از روز جزا ترساندي؟ چرت و پرت‌هاي شِر و ور آمريكا و اروپا و حمله به آن‌طرف و تاييد اين‌طرف و عرفان بافي‌ها چه چيزی بود؟

اي ظالم، تو ظالم در حق مردم هستی، در حق مستمعين خودت ظلم كردهاي، در حق باني بيچاره، اين‌جا من نميدانم باني هم دارد يا ندارد، اگه هم دارد آقاي مجتهدي می‌داند. پاكت را هم ايشان ميگيرند!

شوخی كردم. بنده با ايشان شوخی می‌كنم. چه كسی جرات دارد!

آشيخ تو مال مردم را نفله كردي، وقت مردم را نفله كردي، تو ظالم هستی، بيا از اين‌طرف بيرون برو، بيا به حمالي برو.

آيا بنده ميگويم: چشم آقاجان، چشم، اطاعت ميكنم!

ابدا!

چنان بغض او در دل بنده بيايد، چون با حيثيت من، با كيان من، با شخصيت من، با موجوديت من جنگيده است.

اين‌كه برای خود من بود.

حاج آقاهاي خارج از ايران، چون حاج آقاهاي ايراني همه مقدس اردبيلي هستند.

به آن حاج آقاي خارج ايران ميگويد: پدر نامرد! تو آمدي بازار با صد تومان، عرض شود اعتبار بانك، آن هم روي كلاه بازي، تو، صد ميليون پول را از كجا گير آوردي؟ ربا، دزدي، با رجال اداري اروپا، با آن‌ها ساختن، زيرا رجال اداري ايران كه اهل رشوه نيستند! با آن پدرسوختههاي اروپائي ساختي، كلاه سر مردم گذاشتي، احتكار كردي، قاچاق وارد كردي، با روساي گمرك همسايههای خود، گمرک ايران منزه است! ساخت و پاخت كردي، ترياك وارد كردي، پدر نامرد بيا برو، اين كسب، كسب اسلامي نبوده است. «الفقه، الفقه ثم المتجر» [6] ، اين مطابق فقه اسلام نبوده است، اين پول‌ها مال تو نيست، خمس سادات را دادي، سهم امام را دادي؟

يا الله اين اموال را بگيريد.

آيا او ميگويد: چشم قربان شما بروم، بفرمائيد!

خواهد گفت: هزار نفر آمدند گفتند: ما امام زمان هستيم، معلوم شد دروغ بوده است، اين هم هزار و يكم است. مردم، گول او را نخوريد.

تو خود حديث مفصل بخوان از اين مجمل.

اغلب ما ظلمه هستيم. از من منبري گرفته است، فراتر از ايران، بيرون برو، در داخل ايران عرض ندارم، از من منبري گرفته است تا داخل مسجدهاي پاريس، تا آن مسجدهاي پاريس، دور ايران را يك خط بكش، همه عدول المومنين هستند، همه به عدل رفتار ميكنند، همه دشمن او ميشوند.

چه كار كند؟ در مقابل همه بايستد و شمشير را بكشد و به حساب همه برسد؟

اين براى زمان ظهور او است، وقتيكه (لم يلدوا الا فاجرا كفارا) [7] شود، ماموريت به اقامه عدل همگاني پيدا مىكند، تا به او اجازه ندادهاند كه ظاهر باشد، او را ميكشند.

يك عبارتي خواجه نصير طوسي رحمه الله عليه دارد: وجوده لطف، وجود امام لطف است و حكومت امام لطف آخر است و غيبت،

از غيبت تعبير به عدم كرده است، عدم اضافى است،

پنهاني امام از ما است «وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منا»،

مراد عدم اضافى است.

راست ميگويد: غيبت امام دست ما است،

ما او را اقامه نميكنيم. اگر الان ظاهر باشد، چون مخالف منافع ما است، چون معارض با كيان و شخصيت ما است، او را ميكشيم. لذا پنهان شده است. اگر بر جان خود مامون باشد به گوشه خانه خود مي نشينيد، مانند ائمه ديگر. ايشان يك وظيفه كلي دارد و مردم هم به آن وظيفه او را نشناختهاند، اگر آشكار باشد، او را ميكشند، لذا پنهان شده است.

حالا وظيفه ما چيست؟

وظيفه ما انتظار ظهور است. انتظار نه به معناي آن كه اينجا بنشينم، هركاري كه ميشود بگويم: انشاءالله امام زمان ميآيد و درست ميكند. بنده هيچ كار نكنم، نه، اين معناى انتظار نيست، اين تنبلي و مهملي است، اين لش بودن و لاابالي شدن است. معناي انتظار آن است كه جميع آنچه را كه در نصرت آن حضرت لازم است، من در خودم موجود كنم.

يك مثال براي شما بزنم: شما يك مهمان محترمي را دعوت ميكنيد، كه اين آقا، شب منزل شما بيايد، خيلي خوب،

فرض کنید،

من از همه بهتر آن کسی را که آشناتر هستم، آقاي مجتهدي را بگويم.

آقاي مجتهدي را دعوت ميکنند. براي ايشان خوب بايستي يك غذاي صحيحي تهيه کرد، بوقلموني، مرغي، جوجه بادنجاني، يك لقمه برنجي، چند رقم خورشتي، بايد يك خورده پرتقال و ميوهاي تهيه کنيد، يك خورده شيريني هم بايد تهيه کنيد. شخص محترمي است، دعوت کردهايد. خانه را تميز نگه بداريد.

بعد در ساعت معين، آقا دير ميکنند، شما انتظار ميکشيد. ميآئيد سر کوچه، تلفن ميکنيد، ماشين ميفرستي،

اين را انتظار ميگويند.

اما آقا را دعوت کردهاي به منزل، نه برنج خريدهاي، نه روغن تهيه کردهاي، نه چلوکباب، هيچ کاري نکردهاي، حتي سماور را هم آتش نکردهاي، حتي اطاق را هم جارو نکردهاي، آنجا بگوئي: منتظر هستم آقاي مجتهدي بيايد،

غلط است، اين انتظار نيست. اين انتظار نيست، اين لشگري است و اين بيعرضگي است، اين لاابالیگري است، اين بياعتنائي به شان ايشان است.

تو منتظري امام زمان بيايد که چه شود؟ امام زمان بيايد انشاءالله گردن تو را بزند؟ منتظر اين هستي؟

منتظر هستی که امام زمان بيايد به درد تو بخورد، تو خدمت او برسي، و از او بهره ببري. با اين حال تو، اگر چشم امام زمان به تو بيافتد چهار تا فحش به تو ميدهد.

يك مثال بزنم، در مثال مطالب خوب روشن ميشود. بهترين مثال بارز همين است:

آقا، کسي که کناس است به اصطلاح ما آخوندها، مستراحها را پاك ميکند، به اصطلاح شما، توالت را پاك ميکند، سر تا پاي او هم غرق نجاست است، ازموي سرش تا ناخن پايش، غرق نجاست است، لباسهاي او نجس است، بدن او نجس است، بوي گند از او ميآيد،

ايشان را نزد شاه راه ميدهند؟

ابدا،

بخواهد نزديك شود با پس گردني از دو کيلومتری ميزنند،

برو گم شو، متعفن كثيف. برو به حمام خودت را تميز كن، سه دست صابون بزن، آن هم صابون عطري بزن، برو لباس نظيف بپوش تا قابل باشي كه تو را نزديك شاه ببريم.

آقايان! تعارف ندارد بنده بيايم اين‌جا بالاي منبر از همه شما چاخان كنم درست نيست. آقايان طلبهها را بنده خيلي تشويق ميكنم زيرا راه شريفي است دارند ميروند و دعا هم در حقشان ميكنم، قدري هم تشويق ميكنم. شما هم از بنده خيلي بهتر هستيد، خيلي خيلي. من خاك پاي شما هستم، ولي بنده پشت سر همه شما نماز نميخوانم. بنده همه شما را عدول‌المومنين نميدانم. كدام يك از شما هستيد كه در شبانه روز يكي، دو، سه تا معصيت نكند؟ اگر كسي هست بلند شود تا بنده هم بلند شوم و پشت سر او بگويم: (ان الله مع الصابرين) و به او اقتدا كنم!

همه شما به هزار درجه از من بهتر هستيد. من افسق الفساق هستم ولي بنده شما را عدول المومنين نميدانم. روح همه شما هم، كم يا بيش، ضعيف يا قوي به اخلاق فاسده، به اعمال فاسده، به معاصي آلودگي دارد. نهايت بعضي در شبانه روز يكی، در هفته، يك معصيت، بعضي از شما هم در هر روز هفتاد معصيت دارد.

ارواح پليد است، ارواح نجس است، ارواح متعفن است. روح متعفن را حضور مبارك امام زمان نميبرند. روح متعفن يار امام زمان نميشود، روح متعفن جنب امام قرار نميگيرد.

انتظار چه چيز را داري؟ وقتي انتظار است كه خودت را پاك كني. اطاق را آقا تميز ميكند، چون آقا ميخواهد بيايد، اتاق تميز باشد. اما اطاق او يك مزبلهاي است، آن وقت انتظار آمدن آقا را دارد؟ براي امام زمان چه مهيا كردهاي؟ كدام عمل صحيح، كدام خدمت شايسته، چه چيزی؟

يك مثال براي شما ميزنم:

يك آشيخ در خراسان ما، در شصت سال قبل بود، اخيرا به تهران آمد و تهران فوت كرد. مرحوم آشيخ محمد صاحب الزماني، تُرك بود، در رشت زياد اقامت كرده بود. لهجه تركي او با لهجه رشتي‌ها مخلوط شده بود، يك چيز با نمكي از آب درآمده بود. حرف زدن رشتي‌ها، يک قدري خوشمزه است، ترك‌ها هم همين‌طور است. با همديگر قاطي كه ميشوند خيلي خوشمزه‌تر ميشود. او منبر ميرفت و من بسيار نسبت به او خوش‌بين بودم، الان هم در حق او زياد دعا ميكنم. معروف به شيخ محمد صاحب الزماني بود، زيرا دائما هر منبري كه ميرفت راجع به امام زمان صحبت ميكرد. البته صحبت علمي نداشت، همين علائم ظهور را بخواند و قدري فضائل حضرت را بگويد

و قدري قصه‌هاي زمان ظهور را كه در كتاب‌ها نوشته است، فارسي يا عربي بگويد. يك دوره‌اي در مشهد راه انداخته بود، دوره صاحب‌الزماني، اما حسابی آن‌ها را به كار انداخته بود.

مثلا، يكي از كارهائي كه دوره صاحب‌الزماني او داشتند، همه آن‌ها رفته بودند و شمشير تهيه كرده بودند كه حضرت كه ظاهر شوند، با شمشير بروند و در ركاب حضرت باشند.

خدا رفتگان شما را رحمت كند، پدر من هم جزو همان‌ها بود، يك شمشير حسابي تهيه كرده بود از آن شمشيرهاي نمره يك، به اصطلاح خودشان شمشير جوهردار، آن‌هم جوهر زلف عروس كه بهترين جوهرها است. شمشير هم سه كيلو، چهار كيلو وزن آن است. الان هم هست، اما يك جائي است كه هيچكس نميتواند از من بگيرد، اسلحه سردي است كه من قاچاق آن را نگه داشتهام. در خراسان يك جايي آن را مخفی كردهام، زيرا پدرم گفته بود: اين را به محمود بدهيد. يك پسر خالهاي هم پدر من داشت، لنگ بود، ميشليد، او هم يك شمشير تهيه كرده بود، از آن شمشيرهاي جوهردار تركمني فنري، آن هم خيلي عالي بود. آن وقت او هم گفته بود آن را به محمود بدهيد. آن هم به من دادند، من به يكي از برادران خود دادم، كاري به اين‌ها ندارم.

آقا، آن‌ها روزهاي جمعه كه ميشد دوتائي ميآمدند، او شل بود، عصا هم دست می‌گرفت، ميشليد.

اين شمشيرها را اول ميآوردند و جوهر زاج سبزواري، آب ميكردند، جلاء ميداد جوهرها بيرون ميآمد، شمشير خيلي عالي ميشد. بعد شروع به شعر خواندن ميكردند: عجل علي ظهورك يا صاحب الزمان، شعرها ميخواندند. يك روزي پدر به من گفت: بابا محمود، برو شمشير را بياور. ما رفتيم ؟؟؟ 45:45

از آن بالا شمشير را در حياط آوردم.

گفت: از غلاف بيرون بكش.

شمشير را از غلاف بيرون كشيدم.

گفت: پدر، اول شمشير را آن‌طور بالا سر خود ببر، با ضرب پائين بياور.

گفتم: چشم.

ما شمشير را بالاي سر برديم يك پيچ و تابي داديم و با ضرب پائين آورديم.

گفت: ها پسر، يكي ديگر.

ديدم يكي ديگر را بنده نميتوانم اين‌طور با ضرب پايين بياورم.

خلاصه، سست بالا برديم و پائين آورديم.

گفت: يا الله پسرم،

گفتم: نميتوانم،

گفت: خاك بر سرت كره خر!

نام فاميلياي است كه اغلب شما به بچهها ميدهيد.

گفت: تو با همين وضعيت ميخواهي ياري امام زمان بكني؟

شاهد عرض من اينجا است،

گفت: به من بده.

شمشير را از من گرفت، بيش از بيست مرتبه همانطور دور سر خود چرخاند و با ضرب پايين آورد، كه به راستي اگر به درخت ميخورد، درخت را از بين ميبرد. چاك چاك ميكرد، تا چه به آدمي برسد.

و بعد گفت: پدر جان، بايد خود را مهيا كني، برو ورزش كن و در ورزش شنا زياد كن تا اين بازوهاي تو قوت بگيرد. حداقل پدر جان بتواني شمشير را پنجاه مرتبه بالا ببري.

خود پدر من هزار و هفتصد شنا ميكرد. يك برادري داشتم كه بزرگتر از من بود، آن زمان مادر من نقل ميكرد، پنج ساله، پدر او را به پشت خود ميبسته و با او هزار و هفتصد شنا ميكرده است. ماهيچههاي پدر بنده مثل فولاد بود، پيچ خورده بود. با پنجاه تا، شصت تا شمشير را با ضرب پائين آوردن طوري نميشد.

گفت: بابا جان، كسي كه انتظار امام زمان را ميكشد، بايد خود را مهيا كند، برو ورزش كن.

ما هم چند صباحي مشهد رفتيم و ورزش كرديم و چون طلبه بوديم، ملایی كردم، تدريس هم كردهام، مشهدیها میشناختند خجالت میكشيدم. به تهران آمدم، در تهران، زير دست مرحوم حاج محمد صادق، خدا او را رحمت كند، بر اثر امر پدر خود يك دو سه ماهي ورزش كرديم، در ورزشخانه نوروز خان، تا هشتصد، نهصد شنا رفتيم، بازوهای من قوی شد.

غرض من اين نكته است،

آن كسكه انتظار دارد بايد خود را مجهز كند.

او خود را مجهز كرده بود تا فردا امام زمان كه آمد، او بايد جلو بيافتد، شمشير بردارد.

بايد متدين شد، بايد پاك شد، بايد متناسب با امام زمان شد.

رو مجرد شو مجرد را ببين   ديدن هر شيء را شرط است اين

بين رئيس و مرئوس بايستي تناسب باشد، آب و آتش نميشود با همديگر قرين شوند. آن كسيكه انتظار امام زمان را دارد كه امام زمان بيايد، او بايد تناسبي پيدا كند، و لو تناسب ذره به خروار، قطره به بحار. بايد به احكام عمل كند. كسيكه نماز نميخواند، كسيكه در نمازش لاابالي است، كسيكه چشمهاي او بر پس و پاي زنهاي ميني ژوپ پوش است، كسيكه زبان او دائما مشغول غيبت و دروغ است، كسيكه گوش او به آوازههاي نره خر، نفس شيطان، موسيقيهاي راديو و تلويزيون، كسيكه گوش او به اين صداها نجس شده است، چشم او به پاهای زنهاي عريان نجس شده است، دهان او به دروغ و غيبت و افتراء و تهمت نجس شده است، شكم او به خوردن غذاهاي حرام و مشتبه نجس شده است، و دست و پاي او و روح او به اخلاق فاسده نجس شده است.

اين انتظار امام زمان مي شود؟ انتظار دارد كه حضرت تشريف بياورند با يك ضربه شمشير گردن او را بزنند؟ اگر اين انتظار را دارد؟

هيچكس اين انتظار را ندارد.

انتظار حضرت ملازم با تناسب پيدا كردن و مناسب شدن با حضرت است. اين معناي انتظار است. طبق اين معنا از انتظار، ميتوانم ادعا كنم كه در صد تا يكي هم انتظار نداريم، تعارف نكنم، برای شما چاخان هم نميكنم، خوب هستيد، خيلي هم خوب هستيد. مخصوصا جوانان از متدينين هستيد. امشب شب شنبه است، دم سينماها غوغايی است، غوغای جهنم اطراف سينماها است. فعلا تمام مسجدها مثل بهشت خالي است. چهار تا جوان برخاستهاند و آمدهاند، خوب، آنها جوانان خوبي هستند، خوب هستيد وليكن برای شما چاخان نميكنم.

آيا پاك هستيد؟ با حضرت تناسب پيدا كردهايد؟ در مقام اين هستيد كه خود را با حضرت متناسب كنيد؟ اگر در اين مقام هستيد، شما منتظر هستيد و الا منتظر نيستيد.

يكي از وظائف ما در عصر غيبت اين است كه منتظر ظهور حضرت باشيم. معناي انتظار و حقيقت انتظار اين بود كه عرض كردم. كه بايد با آن بزرگوار تهيا جسمي و روحي و تناسب وجودي و روحي پيدا كنيم. اگر در شما اين هست، خوشا بر احوال شما، به قول تركها، نتظر

التماس دعا ميزوار، ؟؟؟ 52 بنده هم از شما التماس دعا دارم. دعا كنيد خدا اين سگ رو سياه را هم به راه بياورد. اگر نه، برويد فكري بكنيد.

خدايا به محمد و آل محمد: حال انتظار واقعي به همه ما عطا بفرما.

ما را متناسب با حضور زمان ظهور آن بزرگوار بفرما.

كه ظهور آن حضرت نقمت بر ما نباشد.

وجود او نعمت است بر ابرار و بر فجار، نقمت است. ما از آن دسته نباشيم كه وجود امام زمان بلايي براي ما باشد. آفتاب براي قازوره، بلا است، براي گُل، وِلای است. آفتاب ميتابد، گل، عطرش زياد ميشود. گند و بوي كثافات و قازوره زياد ميشود. آن را ميچينند و ميآورند دم بينيهايشان و به دستشان نگاه ميدارند، آن را فوري ميگويند: كَناس بيايد و بردارد، ببرد بيرون بريزد. خدايا،

من كه قابل نيستم، تعارف هم نميكنم، جانماز هم آب نميكشم، شكسته نفسي و استحماق عوام هم نميكنم، خدا را شاهد ميگيرم راست ميگويم. بنده آن انتظاري را كه گفتهام ندارم،

البته، چون واقع را بايد بگويم، من امام زمان را دوست ميدارم، از كسي هم پلو نميخواهم، اعتنائي به احدي هم ندارم، اين روح خودم را بيان ميكنم.

من حضرت را دوست ميدارم، دوست، خيلي دوست ميدارم. دل من ميخواهد دائما اسم او برده بشود، دل من ميخواهد قلوب به او متوجه شوند، دل من ميخواهد آقائي او پخش شود، دل من ميخواهد رعيت او زياد بشود، دل من ميخواهد دشمنهاي او كوبيده بشوند، اينها چيزهائي است كه قلبا ميخواهم، محبت، همين. بيشتر از اين ديگر ادعا نمي كنم. يك سگي در خانه او هستم، اما يك سگ محب او هستم. دل من ميخواهد دور اصطبل او چرخ بزنم، پارس كنم، پاس بدهم. عين حقيقت را گفتم.

شما را نميتوانم بيادبي كنم، دروغ هم نميتوانم بگويم. اگر اين حالتهایی كه گفتم در شما هست: (الانسان علي نفسه بصيره) [8] ، اي علي بصير نفسه، اگر هست، دعا بفرماييد خداوند من نالايق را هم مثل شما بكند، اگر نيست، برويد فكري به احوال خود بكنيد.

خوب بس است.

شايد اگر باز مقتضي دانستم، از نظر احترام طلبهها، فردا شب، پس فردا شب، باز چند كلمهاي راجع به حضرت بگويم.

خدايا به امام زمان، من نااهل را اهل بفرما.

هر كس مثل من است، خدايا او را هم اهل و مومن و صالح و منتظر ظهور امام زمان قرار بده.

«مات التصور في انتظارك ايها المحي الشريعه» [9]

امام زمان، صبرها تمام شد، حوصلهها به سر آمد. تا چه زمان بنشينيم و بگوييم جد تو امام حسين7 را با لب تشنه كنار شريعه كشتند؟ تا چه زمان وقايع عاشورا بخوانيم؟ تا چه زمان بسوزيم و بناليم؟

اي وارث خون انبياء، اي طالب خون سيدالشهداء7،

بيا بيا.

اين عبارات را به شما نسبت ميدهند يا بقيهالله7،

من همان عبارت منسوب به حضرت را ميخوانم، يك كلمه بعدا مي خوانم، شما هم اشك بريزيد،

ميگويند شما گفتهايد:

«سبي اهلك كالعبيد و سددوا بالحديد فوق اقطاب المطيات تلفح وجوههم ؟؟؟ 58:40 » [10]

سوز دارد، گريه دارد، اين كلمه هر كه معنياش را ميفهمد، گريه كند.

تلفح وجوههم ؟؟؟ 58:40 » [11]

ميگويد: يا جدا، آن زن و بچه تو را مثل غلام و كنيز اسير كردند، بالاي چوب جهاز شتر سوار كردند،

یک عبارت دارد که از این عبارت خیلی چیزها میشود فهمید، ولی من همان ظاهر آن را میگویم و رد میشوم. دل من میخواهد همه شما بنالید و هرکس اشک ریخت، بلند ناله کند.

ميگويد: يا جدا، آن آفتاب تابان صورت بچهها را سياه كرده بود. صورت زنها پوست انداخته بود.

بحق مولانا الحسين المظلوم7 و اهل بيته: و اصحاب السعداء الشهداء

يا الله

خدايا به مظلوميت امام حسين7 و اهل بيت او، همين ساعت امر ظهور امام زمان را اصلاح فرما.

ما را به ديدار و به نصرت آن بزرگوار موفق بفرما.

ما را در ظل لواي وِلای او از هر خطا و اشتباه و هر خطر و صدمه‌اي حفظ بفرما.

قلب ما را به نور محبت و ولایت او، مملو و متجلي بفرما.

قلب مطهر آن بزرگوار را از ما راضي و خشنود بدار.

سایه بلندپایه و عز و عظمت او، بر سر همه مسلمین جهان مستدام بدار.

مسلمانان را در سایه امام زمان بر کفار غالب و پیروز بفرما.

شر یهود عنود و نصارای جهود را به خود آن‌ها برگردان.

مشکلات همه مسلمین، خاصه شیعیان، بالاخص حاضرین مجلس را، حل و سهل و آسان بفرما.

گرفتاري‌های مادی و معنوی متنوع ما را برطرف بفرما.

خیرات و برکات آسمانی و زمینی خود را بر ما نازل فرما.

بیماران ما، سیّما منظورین، عاجلا لباس عافیت کامل بپوشان.

مرض نافهمي را از ما دور بگردان.

رفتگان و ذوی‌الحقوق ما، مخصوصا کسانی‌که حق آب و گل بر این مسجد داشته‌اند، کسانی‌که در این مسجد عبادت تو را کرده‌اند یا تحصیل علم و دین کرده‌اند و از دنیا رفته‌اند، همه آن‌ها را بیامرز.

از مجلس ما، روح و ریحان و ثواب‌های بی‌پایان به ارواح آنان برسان.

آن‌ها که این مجلس را به علم و به عمل معمور و آباد می‌کنند، قلب آنان را به نور معرفت خود منور بفرما.

جایگاه آنان را در بهشت انور سرشت، در جوار حضرت خاتم النبیین9 و ائمه طاهرین: قرار بده.

سلسله جلیله روحانیت، در هر نقطه زمین هستند، بر تاییدات آن‌ها بیافزا.

آقایان محصلین علوم دینیه، از آن دسته که کتاب امثله می‌خوانند تا آنان که به خارج رسیده‌اند، خدایا بر تاییدات همه آن‌ها بیافزا.

به پدر و مادر و اولیای آن‌ها که به آقازاده‌ها در تحصیل علم کمک می‌کنند، توفیق بیشتری عطا فرما.

آقایان محترمین و بانوان مخدرات، غیر از آن‌چه گفتم هر حاجتی دارند، دنیوی، اخروی، جزیی، کلی، مادی، معنوی، حوائج مشروعه همه را برآور.

خدمات و عرض ارادات از موسسین و خدام این مجلس قبول بفرما.

اجر جزیل و پاداش جمیل در دنیا و عقبی به همه آنان کرم بفرما.

بالنبی و آله.